معمای پلیسی شماره ۷۹

خنده وحشت

* مهدی ابراهیمی

«مینا» وقتی برای دیدن شوهرش به شرکت تجاری او رفته بود با حمله ناگهانی دزدان مسلح هدف گلوله قرار گرفته بود و با وجود آمبولانس اورژانس قبل از انتقال به بیمارستان به قتل رسیده بود.

ساعت ۴ عصر سئوان مروتی از مرکز پیام جنایی این گزارش را از طریق موبایل در اختیار بازپرس شمس قرار داده بود و او پس از نیم ساعت در برابر ساختمان هشت طبقه‌ای از خودرو پیاده شد و بین همهمه جمعیت دستور تخلیه ساختمان را داد.

نوع قتل که با حمله مسلحانه دزدان صورت گرفته بود حساسیت این صحنه را خیلی زیاد کرده بود و گروه‌های مختلف پلیس به صورت پراکنده و در حال بازجویی از کارکنان ساختمان بودند و کارکنان و شاهدان جنایت نیز تحت تحقیق ویژه قرار داشتند. بازپرس شمس وقتی وارد ساختمان شد به جای سوار شدن به آسانسور از پله‌ها بالا رفت، دزدان هیچ گاه برای فرار از آسانسور استفاده نمی‌کردند و امکان داشت در راه‌پله‌ها اثری از آنان به دست بیاید.

خیلی آرام پله‌ها را بالا می‌رفت و با دقت همه جا را نگاه می‌کرد، وقتی به طبقه پنج رسید دستش خالی بود و برخلاف تصورش هیچ نشانی از سارقان جنایتکار به دست نیاورده بود، هر طبقه تک واحدی به متراژ ۳۵۰ متر بود. شرکت تجاری واردات و صادرات قطعات تراشکاری‌های صنعتی بود، مردی به نام «هرمز» مدیرعامل آنجا بود و همسرش در جریان این حمله مسلحانه هدف گلوله قرار گرفته و به قتل رسیده بود.

داخل شرکت خیلی خلوت بود، بازپرس شمس به سمت اتاق مدیر عامل رفت و وارد شد از ۳۰ سانتی متری میز مدیرعامل که در سمت روبروی در ورودی بود تا آخرین سرامیک خون پاشیده شده بود و جسد زن جوان به صورت طاقباز در حالیکه سرش به سمت میز شوهرش و پاهایش به سمت در ورودی اتاق بود و بدنش حالتی خمیده یا مچاله داشت، دستان زن جوان به دو طرف باز شده بود و در چهره اش خنده‌ای وحشتزده وجود داشت، فقط یک گلوله به قلبش اصابت کرده بود وقدرت این گلوله به اندازه‌ای بود که سینه مینا را کاملاً شکافته بود و یک سوراخ بزرگ در سینه اش دیده می‌شد اما از مرمی گلوله خبری نبود.

مأموران تشخیص هویت مرمی گلوله‌ای را که به تلفن قرمز رنگ مدیرعامل اصابت کرده بود را در گوشه گچی دیوار به دست آوردند که متعلق به اسلحه کلاشینکف بود و نشان می‌داد سارقان مسلح اسلحه خود کار به دست داشته‌اند و در روز روشن به این شرکت حمله کرده‌اند.

بازپرس شمس در سرکشی به اتاق‌های دیگر شرکت هیچ به هم ریختگی‌ای ندید، اتاق «هرمز» درجایی قرار داشت که کاملاً با محل استقرار دیگر کارمندان مجزا بود و قابل رؤیت نبود، جز چند کارمند که نزدیک به در ورودی اتاقشان نشسته بودند، تنها شاهد قابل اعتماد منشی شرکت بود که سارقان مسلح بایستی ابتدا با او روبرو سپس وارد اتاق می‌شدند پس جز «هرمز» شاهد عینی دیگری نیز وجود داشت.

صحنه قتل مشخص می‌کرد سارقان با وجود به خطر انداختن خود موفق به سرقت از گاوصندوق شرکت نشده‌اند و دست خالی پا به فرار گذاشته‌اند و در واقع وجود «مینا» در شرکت می‌توانست علت اصلی ناکامی آنان بوده باشد.

دکتر پوران در بررسی جسد «مینا» تنها کار مثبتی که توانسته داد پیدا کردن مرمی گلوله‌ای بود که به «مینا» اصابت کرده بود، این مرمی با اصابت به دفترچه تلفن که در جیب بالای سینه مانتو قرار داشت، متوقف شده بود، سروان تقی‌پور از تشخیص هویت نیز اعلام کرد هیچ اثر انگشتی یا نمونه کفشی که بتواند مشخصات دزدان را در اختیارشان قرار دهد به دست نیامده است.

بازپرس شمس به پشت میز منشی شرکت رفت و از ستوان اعلایی خواست تا منشی شرکت را به نزد وی راهنمایی کند. دقیقه‌ای طول نکشیده بود زنی جوان که آرایش غلیظی داشت و بوی عطر و ادکلن زیادی می‌داد روبروی او نشست، احساس کرد سرش گیج می‌رود با رعایت ادب گفت: بخشید من به عطر و این چیزها حساس هستم اگر می‌شود دورتر بنشینید و بعد شروع به پرس و جو کرد:

*** چند سال است اینجا هستید؟**

– من «فروغ» هستم ۲۷ ساله، از سه سال پیش منشی اصلی شرکت بودم.

*** پس دوست و دشمن «هرمز» را می‌شناسی؟**

– او دشمن نداشت، البته در بازار تجارت دوستی هم وجود ندارد.

*** شما منشی و محرم راز «هرمز» بودید، او در این اواخر از چیزی رنج نمی‌برد؟**

– تا جایی که من به خاطر دارم او همیشه شاد بود و در حال رؤیاپردازی!!

*** با کارمندانش مشکلی نداشت؟**

– همه او را دوست داشتند، می‌توانید از خودشان بپرسید.

*** زمان حمله سارقان، کجا بودی؟**

– پشت میز کارم بودم، «مینا» نیم‌ساعتی می‌شد وارد شرکت شده بود و در دفتر نزد «هرمز» بود، وقتی سه مرد را که جوراب زنانه‌ای به صورتشان کشیده بودند و هر سه از این تفنگ‌های دراز به دست داشتند به من اشاره کردند سکوت کنم از ترس لال شدم.

آن سه مرد با نشانه رفتن من، همراهم وارد اتاق رئیس شدند و در را به پشت بستند، در اتاق حدود ۳۰ سانتی متری میز کارش بود و «مینا» روبرویش ایستاده بود انگار آماده می‌شدند از شرکت خارج شوند بودند و هر سه از این تفنگ‌های دراز به دست داشتند به من اشاره کردند سکوت کنم از ترس لال شدم.

*** دزدان به دنبال چه بودند؟**

– نمی‌دانم، آنان از کجا با خبر شده بودند که محموله‌ای ارز در گاوصندوق شرکت است، قرار بود رئیس با حمایت یک شرکت خارجی که دلارها را در اختیارش قرار داده بود یک معامله سودآور کند، دزدان در اتاق فقط حرف از این دلارها زدند، «مینا» التماس می‌کرد که دزدان دست از سرشان بردارند وقتی متوجه شد گوش دزدان به حرف‌های آنان بدهکار نیست لحن تندخویی پیدا کرد، چند تایی فحش داد که شلیک گلوله صدایش را خفه کرد.

*** پس چرا سرقتی نشد؟**

– شنیده که می‌گفتند کار خراب شد، قرار کنیم سعید رفتند، وقتی مطمئن شدم آنان رفته‌اند، دستمال سیاه را از چشمانم برداشتم، «هرمز» را دیدم که روی صندلی کارش نشسته و به سر و صورتش می‌زند، فهمیدم چه اتفاق بدی افتاده است، هنوز سه مرد آنان حرکت نکرده بودم که «مرتضی» یکی از کارمندان را دیدم وارد اتاق شد و با دیدن صحنه خارج شد تا به پلیس و اورژانس خبر دهد.

*** دزدان را نمی‌شناختی، حتی مشخصات اندامی آنان به نوعی نبود که قبلاً دیده باشی؟**

– اینجا شرکت پررفت و آمدی است پس خیلی سخته چهره‌ها یا مشخصات را به خاطر بسپارم.

فروغ گریه کنان رفت، وقتی قرار شد «مرتضی» هم بازجویی شود، بازپرس از مأموران تشخیص هویت خبر داد که پوکه‌های دو گلوله شلیک شده که یکی متعلق به کلاشینکف است و دیگری از کلت کمری شلیک شده است در نزدیک در ورودی پیدا شده‌اند.

«مرتضی» رنگ پریده بود و با لکنت حرف می‌زد.

*** تو چه دیدی؟**

– من فقط شنیدم، به همراه کارکنان در اتاق بودیم من نزدیکترین کارمند به در ورودی بودم و اگر در باز بود حتماً از ابتدای سرقت مسلحانه سارقان را می‌دیدم اما در بسته بود، وقتی صدای دو گلوله را شنیدم در فاصله زمانی ۵ ثانیه بود خودم را از اتاق شرافت، ای کاش...

***از کجا می‌دانستند در گاوصندوق دلار است؟**

– این می‌تواند یک سرنخ باشد، آفرین به شما، بایستی گشت و دید چه کسی به دزدان اطلاع داده است.

*** چه کسانی ماجرای دلارها را می‌دانستند؟**

– همه می‌دانستند، من اینجور چیزها را پنهان نمی‌کنم، کارتان سخت شد درسته؟! واقعاً ببخشید.

*** به منشی تان اطمینان دارید؟**

– بله، او دختری خوب، مسؤولیت‌پذیر و رازدار است.

*** کارمندان چطور؟**

– همه بچه‌های خوبی هستند اگر نبودند اخراجشان می‌کردم.

*** مثل «سعید»؟**

– شما از کجا می‌دانید، پای «سعید» را به میان نکشید او مردی درستکار و دوست صمیمی من است، یک اختلاف خانوادگی باعث شد که او به شرکت من نیاید.

*** او اطلاع داشت که شما این مقدار دلار در گاوصندوق دارید؟**

– بله، تاریخ دریافت دلارها زمانی اعلام شد که او در رأس برنامه‌های هماهنگی بود اما نه! شخصیت او فراتر از این حرف‌هاست، پای «سعید» را به میان نکشید، مطمئن باشید او در این قتل کاره‌ای نبود.

*** از کجا مطمئن باشم؟**

– او را خوب می‌شناسم.

*** از زمان قتل بگو؟**

– سخت است، من و مینا، در دفتر کارم بودیم، قرار داشتیم برای خرید طلا به بازار برویم، خیلی خوشحال بود بعد از ماه‌ها به شرکت من آمده بود و با دیدن دفتر کارم در حال انتقاد از دکور بندی بود.

تلفن زنگ زد، یک مشتری از آگهی‌های تلویزیون شماره تلفن شرکت را برداشته بود، در حال حرف زدن با او بودم و مینا دورتر روبرویم ایستاده بود، در باز شد ابتدا فروغ با حالتی غیرعادی وارد شد بعد سه مرد را دیدم که مسلح بودند سه

– با هیچ کس، باور کنید بی‌آزارم این یک سرقت بی‌رحمانه بود و ربطی به دوست و دشمن من ندارد.

*** از کجا مطمئنی؟**

– دزدان به دنبال دلار بودند، همسرم شرافت، ای کاش...

***از کجا می‌دانستند در گاوصندوق دلار است؟**

– این می‌تواند یک سرنخ باشد، آفرین به شما، بایستی گشت و دید چه کسی به دزدان اطلاع داده است.

*** چه کسانی ماجرای دلارها را می‌دانستند؟**

– همه می‌دانستند، من اینجور چیزها را پنهان نمی‌کنم، کارتان سخت شد درسته؟! واقعاً ببخشید.

*** به منشی تان اطمینان دارید؟**

– بله، او دختری خوب، مسؤولیت‌پذیر و رازدار است.

*** کارمندان چطور؟**

– همه بچه‌های خوبی هستند اگر نبودند اخراجشان می‌کردم.

*** مثل «سعید»؟**

– شما از کجا می‌دانید، پای «سعید» را به میان نکشید او مردی درستکار و دوست صمیمی من است، یک اختلاف خانوادگی باعث شد که او به شرکت من نیاید.

*** او اطلاع داشت که شما این مقدار دلار در گاوصندوق دارید؟**

– بله، تاریخ دریافت دلارها زمانی اعلام شد که او در رأس برنامه‌های هماهنگی بود اما نه! شخصیت او فراتر از این حرف‌هاست، پای «سعید» را به میان نکشید، مطمئن باشید او در این قتل کاره‌ای نبود.

*** از کجا مطمئن باشم؟**

– او را خوب می‌شناسم.

*** از زمان قتل بگو؟**

– سخت است، من و مینا، در دفتر کارم بودیم، قرار داشتیم برای خرید طلا به بازار برویم، خیلی خوشحال بود بعد از ماه‌ها به شرکت من آمده بود و با دیدن دفتر کارم در حال انتقاد از دکور بندی بود.

تلفن زنگ زد، یک مشتری از آگهی‌های تلویزیون شماره تلفن شرکت را برداشته بود، در حال حرف زدن با او بودم و مینا دورتر روبرویم ایستاده بود، در باز شد ابتدا فروغ با حالتی غیرعادی وارد شد بعد سه مرد را دیدم که مسلح بودند سه اندازه‌ای ترسیده بودم که گوشی تلفن قرمز رنگ را رها کردم و با صدای بلند روی زمین افتاد، «مینا» با این حرکتم به سمت در ورودی برگشت و با دیدن سارقان دستانش را بالا برد.

*** سارقان چه شکلی بودند؟**

– هر سه قوی هیکل، سیاهپوش و جوراب زنانه‌ای به صورتشان کشیده بودند، آنان دستمال سیاهی به چشمان فروغ بستند و با صدای دورگه‌ای خواستند گاوصندوق را باز کنم، مینا نمایستی دخالت می‌کرد. شرکت من بیمه بود اما او ابتدا به التماس افتاد و بعد با پرخاشگری به آنان ناسزا گفت، اگر صورتش سمت من بود حتماً با اشاره آرامش می‌کردم، از نقطه کور سارقان استفاده کردم گوشی تلفن را از روی میز برداشتم و خواستم آرام شماره پلیس را بگیرم اما «مینا» با خرابکاری کرد از جلوی من به کنار رفت و فقط شلیک گلوله را شنیدم، مردی که کلاشینکف به دستش بود تلفن را هدف قرار داد «مینا» خود را باخته بود خواست به سمت سارقان حمله کند که یکی از سارقان به او گلوله‌ای شلیک کرد و بعد هر سه فرار کردند.

*** از چه کسی شکایت داری؟**

– فعلاً هیچ کس، بگذارید تمرکز کنم، بعد از تشییع جنازه مینا، حتماً به نزدتان خواهم آمد.

هنوز شب به نیمه نرسیده بود که بازپرس شمس دستور بازداشت «فروغ» و «هرمز» را صادر کرد، آن دو تصور می‌کردند نقشه‌شان بی‌عیب و نقص است وقتی چهار دلیل را از زبان بازپرس شنیدند چاره‌ای جز اقشاگری نداشتند.

«فروغ» گفت: «می‌خواستیم با هم ازدواج کنیم «مینا» سد راه بود سه سارق مسلح برادران و پسرعموی من بودند اما شلیک اصلی از سوی «هرمز» بود و آنان دخالتی در قتل نداشتند تنها می‌خواستند صحنه نوعی سرقت جلوه داده شود.

****

خوانندگان گرامی با اشاره به ۴ دلیل بازپرس شمس، پاسخ‌هایتان را به صندوق پستی روزنامه ارسال کنید و در قرعه کشی شرکت کنید.

پاسخ معمای پلیسی شماره ۷۶ – پرواز خاطرات

دلیل یک: در بررسی پیکان سر پوکه متعلق به اسلحه «رولور» که اسلحه سازمانی پلیس هم است و همه را متوجه قاتل شناختن «آرین» کرد به دست آمد در حالیکه اسلحه به دست آمده از کانال آب «برتا» بود و این نشان می‌داد «نادر» در مدت آزادی اش اسلحه‌ای غیر از اسلحه «رولور» را در کانال و محلی که مأموران بتوانند پیدا کنند رها کرده است.

دلیل دوم: اسلحه «برتا» که لابه‌لای صخره‌ها به دست آمده بود در یک کیلومتری شمال محل جنایت قرار داشت و این در حالی بود که در روز جنایت به خاطر شدت بارندگی شدت جریان آب از شمال به جنوب بسیار زیاد بود یعنی اینکه اگر قرار بود اسلحه را قاتل در همان محل جنایت طبق ادعای «نادر» به کانال آب بیندازد با توجه به شدت جریان بایستی اسلحه در جنوب محل جنایت از آب بیرون کشیده می‌شد و این در حالی بود که اسلحه بر عکس در شمال کانال آب پیدا شده بود که با توجه به صحنه قتل و مسیر رودخانه چیزی که نه تنها بعید به نظر می‌رسید بلکه محال بود.

برنده معمای پلیسی شماره ۷۶

برنده این سری از معمای پلیسی آقای حمید چدنی از تهران است که برای دریافت جایزه‌اش می‌تواند با سرویس حوادث روزنامه ایران تماس بگیرد.

این دوستان در قرعه کشی شرکت داده شده‌اند:

زهره اسدی، آزاده اکبری، آرین رحیم، مرحمت الهویی، فاطمه عابدینی راد، محمود زعفرانلو، امیررضا زعفرانلو، خدیجه فتاحی آقا زیارتی، آماج رحیمی میدانی، مهشید فخرایی لاهیجی، اردشیر رحیمی میدانی، حسین قاسم عموئیان، وحید مظفری زاده، محمدرضا کربلایی حیدری، علیرضا ابراهیم پدر کلخوران، عاطفه شعبانی، احمد شعبانی، مهرزاد شعبانی، آسیه عبدالله زاده، سعید تکلو، زهرا قربانی، حمیدرضا نوروزی، احمدرضا محمدی، سیامک نوری، محمدعلی مهرابی، علی سعادت، منصور معصومی، زهرا محمودی، مجتبی محمدزاده، مسعود دشتی زاده، صادق قادریان، فاطمه زارع زاده مهریزی، احمدرضا رنجبر تقی آباد، رضا یزدی، لیلا جلال آبادی، بلقیس آزاد، عصمت شیرمحمدی یزدی، منیر کمال زارع، سینا ناظمی، کمال شهربنیان، حبیب اسمیان، ناصر منصوری، راضیه منصوری، محمدصادق منصوری، حسین مؤذن، کبری صادقی، مانی نوابی، حمید منوچهر نوابی، اکرم مهربان، پریسا ترکی، حمیدرضا نادری، سیدکمال حسینی، مسعود برزین ومهدی کوشک باغی.

این دوستان پاسخ‌های نزدیک ارائه داده‌اند:

علی فتاحی، امیرحسام فتاحی، احسان راسخی نژاد، ماتده فتاحی، پروین ابوالفتحی صالحی، علیرضا حسینی دولت آبادی، مهران مدیری، اشرف دربندی، عباس شهابی، مهران مهدوی کیا، آذر صناعی، امیرحسن جهان نورآرا، فاطمه عمران بادی، هادی رهبررضاخانلو، فاطمه بادنیلو، علی توافقی، فاطمه توافقی، علی عابدینی، حسنعلی سیدجلیلی، الهه مهری، امیر حسین جهان نورآرا، امیراسماعیل سامان، منصوری، ایمان مسعودی، فرانک الله کرم، شیری، حامد فاتحی، مهدی فاتحی، محمود فاتحی، طلعت سعادت، صغری کرمی، زهرا کریمی، فاطمه کریمی، بهمن کریمی، محمد مروتی، امیرعلی محسنی، حسن ستاری وحید، معصومه زیباچهره، مهری آسایش، یوسف درویش‌پور، حمید یهلوانی خواه، واهیکت قره پکیانس، محمدحسین قدیم‌خانی، موسی دولتی، افسانه خسروی نیا، جمال الدین اسلامی، سحر قربان راز لیفی، فهیمه شبستری، سید حمید حائری، امیر رمضانی، مریم مهربانی، مهدی خلیل فکر، متین خلیل فکر، میترا خلیل فکر، مینا خلیل فکر، زرین پور اسماعیلی، حمیدرضا سرور حسینی، فرهاد فتح الدین، تیمور احمدی، سمیرا محرابی یدی وحمید منفرد.

قصاص برای پسرگلفروش

گروه حوادث – کرج خبرنگار «ایران»: پسر گل فروشی که در جریان نزاعی خونین دوستش را به قتل رسانده بود به قصاص محکوم شد.

این حکم در حالی صادر شد که متهم در جلسات دادگاه ادعا کرد انگیزه اش از قتل مسائل اخلاقی بوده است. بنا به این گزارش ساعت ۲۲شب ۳تیرماه سال ۸۱ مأموران کلانتری رجایی شهر در جریان درگیری بین دو جوان در فراز ۳خیابان دوازدهم گوهردشت قرار گرفتند. آنان بلافاصله به محل اعزام شده و پیکر نیمه جان پسر ۳۱ساله‌ای را که روی زمین افتاده بود مشاهده کردند. این جوان بلافاصله به بیمارستان منتقل شد ولی روی تخت بیمارستان جان سپرد.

تحقیقات نشان می‌داد مقتول زمان حادثه به همراه یکی از دوستانش که پسری گلفروش است در منزل یکی از دوستانشان مشروب استفاده کرده‌اند و درگیری لفظی که بین آنها پیش آمده باعث شده تا در خیابان مورد اصابت ضربات چاقو قرار بگیرد.

با مشخص شدن هویت مقتول مأموران پسر صاحبخانه را مورد بازجویی قرار دادند.

او ادعا می کرد شب در حالیکه مادرش در منزل نبوده است دوستش به همراه چندنفر دیگر به منزل آنها آمده اند و در آنجا اقدام به شرب خمر نموده اند اما پس از دو مرحله مشروبخواری در آن شب بین دونفر از آنها درگیری ایجادشده و این درگیری پس از خروج از منزل در خیابان منجر به قتل یکی از آنان شده است. کارآگاهان دایره ویژه قتل اداره آگاهی کرج ساعاتی بعد پسرگلفروش را دستگیر کردند.

او در بازجویی ها ادعا کرد: «شب حادثه در حالیکه حشیش استفاده می کردیم نکته ای آتش روی قالیچه دستباف افتاد و از آنجا باهم بحث کردیم از خانه بیرون آمدیم. انتهای خیابان تعدادی پسربچه فوتبال بازی می کردند. مقتول دست پسر ۱۴ساله ای را گرفت تا او را اذیت و آزار کند. من خواستم بچه را بگیرم که او به من فحش داد و یقه ام را گرفت. من به زمین خوردم و چون بیماری صرع دارم قاطی کردم و از زیر دست او بلند شدم و با چاقو چندضربه به او زدم. بعد به منزلمان برگشتم. لباسهایم را عوض کردم و بعد از یک ساعت به باغ رفته و مشغول آبیاری گلخانه شدم. تا اینکه ساعتی بعد در زدند و من از ترس خودم را زیرتخت پنهان کردم. وقتی مطمئن شدم دوستم است در را بازکردم و جریان را برایش تعریف کردم و بعد از ساعتی دستگیر شدم.

تحقیقات قضایی نشان می داد متهم ۲۳ساله دارای دوسابقه شرب خمر در سال ۷۹ بوده است استعلام از پزشکی قانونی شهرستان کرج نشان داد که متهم به قتل در زمان حادثه تحت تأثیر بیماری صرع و داروهای مصرفی آن نبوده است.

سرایی دادسرای شعبه ۱۱۶ جزایی دادگستری کرج باتوجه به حالتی که متهم مبادرت به خارج کردن چاقو از جیب خود کرده بود و نحوه وارد کردن ضربات چاقو به مقتول و طبق اظهارات وی که گفته بود :پس از قتل به طرف خانه دوا رفته و کفش به جای مانده اش را با کرده و قرار نموده و پس از آبیاری گلخانه زیرتخت خود را مخفی نموده است و همگی این حالات بیانگر هوشیاری متهم بوده و وی با داستان سرایی سعی داشته اقدام خود را دفاع از ناموس تلقی کند و باتوجه به شکایت اولیای دم متهم را به قصاص نفس محکوم کرد.

ایست

گیر کردن جسم خارجی در مجاری تنفسی

در بالغین انسداد راههای تنفسی بیشتر به دلیل لقمه غذای نجویده و بزرگ است ودر اطفال وعقب مانده های ذهنی می تواند به علل متنوعی روی دهد.

اقدامات اولیه:

در مواجهه با فردی که جسمی راه تنفسی وی را مسدود کرده است باید بلافاصله و به سرعت اقدام به خارج کردن آن نمایید. اگر مصدوم بی هوش نباشد ابتدا وی را به سرفه وادار کنید. در صورت عدم خروج جسم در حالی که مصدوم مختصری به جلو خم شده است، با کف دست چند ضربه محکم بین دوکتف وی وارد کنید تا باعث ایجاد سرفه وخروج جسم گردد. در صورت عدم خروج جسم باید بشت مصدوم ایستاده و دستها را دور شکم بیمار حلقه کنید. دست چپ خود را زیر قفسه سینه وی به حالت مشت نگه داشته دست راست را روی آن بگذارید وبا یک حرکت سریع و قوی به سمت داخل باعث خروج ناگهانی هوا از ریه ها و در نهایت خروج جسم مجاری تنفسی شوید.

این اعمال را، در صورت عدم موفقیت، چندین بار تکرار کنید. پس از انجام اقدامات فوق مصدوم را به مرکز فوریت های پزشکی اعزام کنید.

چنانچه فرد مصدوم بی هوش شده باشد ابتدا داخل دهان وی را از نظر وجود جسم خارجی بررسی کنید و در صورت امکان هرگونه جسم خارجی مزاحم از قبیل لقمه غذا، دندان یا زبان، که به حلق برگشته و مانع تنفس وی شده باشد از دهان خارج نمایید. سپس او را به پهلو برگردانده با کف دست چندضربه محکم به ناحیه بین دوکتف وی وارد کنید و در صورت عدم موفقیت بیمار را به پشت خوابانیده دودست خود را به صورت ضربدر در بالاترین قسمت شکم، درست در ناحیه زیر جناق سینه قرار دهید و یک ضربه سریع و قوی به سمت بالا و داخل شکم وارد نمایید تا راه تنفسی وی باز شود. این اعمال را، در صورت عدم موفقیت، چندبار تکرار کنید چنانچه با این عملیات بیمار استفراغ کند او را به سرعت به پهلو برگردانیده تا محتویات استفراغ شده از دهان خارج شود و وارد راههای تنفسی نشود در صورت عدم موفقیت باید بیمار را فوراً به مرکز فوریت های پزشکی رساند. چنانچه مصدوم شیرخوار باشد ابتدا او را از پاها آویزان کرده با کف دست چندضربه به پشت او وارد کنید سپس دهان او را باز نموده و جسم خارجی را بیرون بیاورید باید دقت کنید تا جسم را عقب تر نرانید و وضعیت را بدتر نکنید.

در اطفال زیر یک سال هرگز نباید از فشار شکمی استفاده شود و در اطفال بزرگتر فشار شکمی باید آرامتر انجام گیرد.

پیشگیری

هنگام غذا خوردن از هیجانات روحی و صحبت کردن پرهیز نمایید اجسام کوچک را از دسترس شیرخواران که معمولاً آنها را به دهان می برند، دور نگه داشته و از خوردن لقمه غذای بزرگ پرهیز کنید در فرد بی هوش با دجار کاهش سطح هوشیاری، جهت جلوگیری از برگشت محتویات دهان و معده به مجاری تنفسی، بهتر است مطابق شکل وی را به پهلو خوابانده و سر را در موقعیت پایین تری قرار دهید.

جاده

عوامل مهم در تصادف رانندگی

نشستن زیاد ویکنواختی باعث خستگی و تصادف می شود. بی احتیاطی و غفلت، عجله و شتاب، عدم رعایت فاصله با خودروی جلو، مهارت لازم نداشتن در رانندگی، سبقت های غیرمجاز، سرعت های زیاد وغیرمجاز، بی خوابی و کم خوابی و نداشتن استراحت لازم، انحراف به چپ، رعایت نکردن حق و حقوق دیگران، عدم احساس مسؤولیت، مصرف بعضی از داروها که مسکن و خواب آور واستعمال موادمخدر، کمبود اکسیژن در ارتفاعات وتونل ها دست به دست هم داده و باعث شده ۷۰ درصد تصادفات جاده ای عامل انسانی باشد.

زنم زورگو است

گروه حوادث : مرد به دادگاه آمده بود تا بعد از ۱۵ سال زندگی خودش را از دست فریادهای شبانه روزی و زورگویی های همسرش نجات دهد.

مرد ۳۷ سال بیشتر نداشت . در برابر قاضی دادگاه خانواده ایستاد و در مورد علت درخواست خود برای طلاق گفت: آقای قاضی ۱۵ سال پیش بود که با دختری جوان ازدواج کردم از همان روزهای اول زندگی مان به خاطر اینکه آبرویم جلوی پدر و مادرم که در طبقه بالای خانه آنها زندگی می کردیم نرود، ناچار شدم که هرچه می گوید انجام دهم. زنم برای رسیدن به خواسته هایش فوراً شروع به داد و فریاد می کرد و این کار را تا جایی ادامه می داد تا من در برابر حرفش تسلیم شوم .

وی گفت: در این ۱۵ سال تمام کارهای خانه را من انجام داده ام. سر هر ماه وقتی حقوقم را دریافت کرده ام تمام و کامل آن را از من گرفته آمده و تنها مبلغ اندکی برای اینکه بتوانم کرایه رفت وآمد به محل کارم را بپردازم به من می داد.

این مرد با ناراحتی اضافه کرد: زنم با داد و فریاد و سروصدا سعی داشته و دارد که مرا بترساند و حرف خودش را به کرسی بنشاند. این در حالی است که در تمام این سالها به خاطر اینکه صاحب سه فرزند شده بودیم و من زندگی و بچه هایم را دوست داشتم حرفی نمی زدم و به خواسته اش عمل می کردم تا زندگی بی سروصدایی داشته باشم. فکر می کردم بعداز چندسال وقتی این گذشت مرا ببیند و سن و سالش بالاتر برود بالاخره متوجه رفتار زشت خودش می شود و دست از این کارها بر می دارد ولی حالا به این نتیجه رسیده ام که این رفتار من باعث وقاحت او شده و او دیگر نه تنها دست از این کارها برنمی دارد بلکه تصمیم دارد تا آن را روز به روز تشدید کند.

وی گفت: بچه هایم هم از این وضعیت خسته و ناراحت هستند. دلم به حال آنها می سوزد هربار که او شروع به فریاد می کند مثل گنجشک اسیری در قفس می لرزند و من حالا فکر می کنم باید به خاطر آنها هم که شده هرچه زودتر کاری را انجام دهم.

با شکایت این مرد ،همسرش به دادگاه احضار شد و گفت: من داد و فریاد نمی کنم ولی صدایم بلند است و نمی توانم حنجره ام را تغییر دهم . شوهرم اگر قصد دارد مرا طلاق دهد از نظر من ایرادی ندارد فقط باید تمام مهریه ام را که یک خانه و هزار و یک عدد شاخه گل سرخ است یکجا به من بدهد.

مرد در برابر این خواسته همسرش گفت: من در تمام این سالها موفق به خرید آپارتمانی شدم که اکنون نیز در آن زندگی می کنیم، حاضرم آن را به همسرم بدهم تا دیگر صدای فریادی در گوشهایم نپیچد و برای بقیه مهریه نیز هرچه که دادگاه تعیین کند، آن را انجام خواهم داد.

به گزارش خبرنگار ما، قاضی دادگاه خانواده اعلام کرد پس از تعیین قیمت هرشاخه گل سرخ و تعیین بقیه مهریه زن، حکم طلاق را صادر خواهد کرد.